

دکتر حسن جعفری تبار*

همم شهریاری، همم موبدی

گفتاری در

حقوق مذهبی ایران در دوره ساسانی

چکیده:

حقوق در تاریخ ایران رابطه‌ای مهم با مذهب برقرار کرده است. این رابطه مختص به ایران پس از نفوذ اسلام نیست بلکه در ایران پیش از اسلام و بالاخص در عهد ساسانیان، حقوق به شدت با مذهب مزدیسنی آمیخته بوده است. در این مقاله ضمن مطالعه نهادهای حقوق مذهبی ساسانی، به بررسی اثری پرداخته شده که این حقوق بر حقوق ایران پس از اسلام گذاشته است. مطالعه تطبیقی فقه زرتشتی و فقه اسلامی روشن می‌سازد که چه مایه از نهادها و سازمانهای حقوق زرتشتی همچنان در حقوق ایران تاکنون پا برجای مانده است. به طور مثال، نهاد ممنوعیت ازدواج زنان مسلمان با مردان غیر مسلمان و سن بلوغ دختران و پسران در ۹ سالگی و ۱۵ سالگی در فقه زرتشتی پیش از اسلام نیز نظیر و سابقه دارد.

واژگان کلیدی:

حقوق مذهبی، ساسانی، حقوق زن، حقوق کودک، مالیات، دادگاه، مزدک، مزدیسنی، ازدواج با محارم، فرزندخواندگی، حقوق حیوانات، ارث.

* استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی منتشر شده است: «از آستین طبیبان، قولی در مسؤولیت مدنی پزشکان»، شماره ۴۱، پاییز ۱۳۷۷؛ «درآمدی بر تاریخ‌نگاری علم حقوق»، شماره ۶۰، تابستان ۸۲.

مقدمه

بطور معمول، حقوق ایران پیش از اسلام، پدیده‌ای جدا از حقوق ایران پس از اسلام دانسته می‌شود در حالی که حمله اعراب به ایران و پذیرش اسلام از سوی ایرانیان، سبب دگرگونی کلی نهادهای حقوقی ساسانی نگشت. سعی این مقاله تطابق میان حقوق در این دو دوره ایران، همراه با مطالعه اجمالی نهادهای حقوقی ساسانی است. بسیاری از سازمان‌های پذیرفته شده در دوره اسلامی در حقوق رزتشتی ریشه دارد و ایرانیان شاید به شیوه‌ای ناخودآگاه، حتی آن تفاسیر از احکام شرعی اسلامی را پذیرفته‌اند که با سابقه ذهنی و تاریخی آنان سازگارتر بوده است. فقه اسلامی حقوقی است مبتنی بر «نباید»ها نه «می‌توان»ها^(۱)؛ حقوقی که حرمت‌ها بر رخصت‌ها ترجیح دارند و تکالیف مقدم بر حقوق‌اند و این، دأب هر حقوق سنتی است. حقوق عصر ساسانی نیز مبتنی بر تکلیف است (= خویشکاری) نه حق (= آئنه)^(۲)؛ در سنت مزدیسنی هر موجودی در جهان، چه خدا و چه مخلوق، وظیفه‌ای ویژه دارند که باید انجام دهند. این تکلیف، خویشکاری نامیده می‌شود به موجود مکلف، خویشکار می‌گویند.^(۳) خویشکاری، مایه اصلی وجود هر چیز است و بدون آن خلقت بی معنی است.^(۴)

بسیاری از احکام عبادی فقه اسلامی - ایرانی و حتی احکام معاملی آن، به احکام و مناسک زردشتیان ایرانی نزدیک است؛ به طور نمونه:

۱. شباهت‌هایی عمیق میان دو فقه اسلامی و زردشتی در باب طهارت وجود دارد اگر چه گاه آداب طهارت زردشتی دشوارتر به نظر می‌رسد. کشیدن آب چاه برای پاک کردن آن در فقه سنتی، در آداب زردشتیان نیز سابقه دارد. در وندیداد (فرگرد چهارم، شماره ۳۲) آمده است: و از آب استخر، نیمی یا یک سوم یا یک چهارم یا یک پنجم را به فراخور توانائی بیرون کشند. پس از آن که مردار از آب گرفته شد و آب را بیرون کشیدند بازمانده آب پاک است و ستوران و مردمان می‌توانند مانند پیشتر از آن آب بیاشامند.

۱. در این باره رک. حسن جعفری‌تبار، مبانی فلسفی تفسیر حقوقی، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۳، ص ۲۲۰.

۲. به نظر می‌رسد واژه اشه در زبان اوستایی دارای همان معنای حق و right است. حق و حقیقت و دادگری و قانون آفرینش و نظم و ترتیب، مفاهیمی است که تاکنون از این واژه ارائه شده است (جلیل دوستخواه: اوستا، ج ۲، ص ۹۱۹).

۳. آن که به تکلیف خود عمل نمی‌کند آخویشکار است.

۴. رک. اوستا، ج ۲، ص ۹۷۸.

همچنین در آداب زردشتی اگر جامه‌ای چرمی با منی یا خوی (=عرق) یا چرک یا قی آلوده شده باشد آنان باید آن را سه بار با گمیز (= ادرار گاو) بشویند، سه بار خاک مال کنند، سه بار با آب بشویند و از آن پس تا سه ماه در هوای آزاد در کنار پنجره خانه بگذارند. همچنین ظروفی که مردمان در آنها خوراک می‌خورند هر گاه با مردار سگان یا مردمان برخورد یابد باید یک بار با گمیز بشویند و یک بار خاک مال کنند و یک بار با آب بشویند تا پاک شود (وندیداد، فرگرد ۷، شماره ۷۴). در فرگرد شانزدهم از کتاب اوستا نیز تفاوت میان احکام دشتان به هنجار (=حائض) و دشتان نابهنجار (= مستحاضه) سزاوار توجه است.^(۱)

۲. در ادبیات زردشتی گاه از وجوب تقلید از یک موبد برای پسران پانزده ساله سخن رفته است که بی شباهت با مباحث اجتهاد و تقلید در فقه تشیع نیست.^(۲)

۳. در مناسک زردشتیان آمده است که پس از فوت یک انسان، دیوان دوزخی و ایزدان بهشتی برای تسخیر روح او سه شبانروز ستیز می‌کنند (= سدیس) و به همین دلیل بستگان مرده در این سه روز نیایش‌هایی انجام می‌دهند.^(۳) در رفتار ایرانی مسلمان نیز هنوز آدابی برای این سه روز رعایت می‌شود.

۴. نوعی حجر نسبی در فقه زردشتی وجود دارد که با برخی مباحث فقهی و حقوقی قرابت دارد. در اینجا کسی که در بیماری منتهی به مرگ است نمی‌تواند اموال خود را ببخشد.^(۴)

۵. همچون فقه در ایران پس از اسلام، نوعی تبعیض میان حقوق پیروان ادیان مختلف در قوانین ساسانی نیز دیده می‌شود. به طور مثال از کسانی که به ادیان غیر زردشتی متدین بوده‌اند، همچون یهودیان و مسیحیان، مالیات‌هایی مضاعف دریافت می‌شده است. ترکیب مردمان بی‌سر (=انسانهایی که هیچ فرمانروایی را به سالاری خویش نمی‌پذیرند) در اوستا در مورد مردم سرزمین‌های میان دو رود دجله و فرات به کار رفته است که پیرو دین مزدآپرستی نبوده‌اند.^(۵)

۱. نیز رک. وندیداد ۷/۱۵ درباره حرمت و کیفر نزدیکی شوهر با زن دشتان.

۲. رک. رساله صدر، شماره ۲۶. ۳. رک. جلیل دوستخواه: اوستا، ج ۲، ص ۷۳۹.

4. See: Seyyed Taghi Nasr: *essai sur l'histoire du droit persan des L'origine à L'invasion arabe*, Edition Albert Mechelink, Paris, 1933, p. 295.

۵. رک. اوستا، وندیداد، فرگرد یکم، عبارت ۲۰، مردمان بی‌سر در برابر قانون زردشتی مرتکب آسروشه (= سرکشی و شورش و نافرمانی) می‌شوند.

ارتداد و بی دینی و الحاد و بدعت گذاری نیز در متون مزدیسنی از گناهان بزرگ است و آشموغ کسی است که اشه (= دین درست) را بر هم زده است و مرتکب بدعت شده؛ چنین کسی از حقوق برابر با انسان آشون (=متدین) برخوردار نبود. فروش احشام و شراب به غیر زردشتیان (= addino) ممنوع بوده^(۱) و شاید تصاحب اموال آنان (= استنفاذ در فقه اسلامی) به نوعی تجویز شده است.^(۲) در فرگرد چهارم از وندیداد (قطعه ۳۶ تا ۴۰) آمده است که اگر مزدا پرستی بخواهد پزشکی کند بهتر آن است که نخستین بار، کارآزمودگی و چیره دستی خویش را بر دیوپرستان بیازماید تا بر مزداپرستان. اگر سه بار هنگام درمان دیوپرستان، بیمار بمیرد، آن مزداپرست همواره پزشکی ناشایست است. اگر او به درمان مزداپرستان دست زند و یا مزداپرستان را با کارد درمان کند پادافره (=کیفر) گناه کشتن آگاهانه (= قتل عمد) بر او رواست.

۱. آمیزش حقوق و مذهب در دوره ساسانی

حقوق در دوره ساسانی به شدت با مذهب زردشتی آمیخته است، منبع این حقوق، متون مقدس مذهب مزدیسنی و تفاسیر روحانیان آن است. متون مقدس، مردم را به پیروی از فرمان پادشاهان که چهره‌ای خدایی دارد ترغیب می‌کنند و گاه ارزش اوامر پادشاهان از ارزش یک قانون مذهبی بیشتر است. متون مقدس و ادبیات مذهب مزدیسنی بارها بر اتحاد دین و دولت تأکید کرده و حمایت مردم را به حکومتی متحد با مذهب و دینی متحد با دولت منوط ساخته^(۳). کتاب سوم دینکرد^(۴) دین را برای حفظ حکومت و حکومت را برای حفظ دین می‌داند و تصریح می‌کند که با اتحاد دین و قانون، قانون از دین اهمیت می‌پذیرد به همان میزان که دین از

1. See: Dadeestan -i denig (=religion decisions) translated by : E.W.West, Chapters, 50 and 53.

2. Dedeestan-i denig, chapter 63.

3. See Dinkard, translated by E.W. West, Book 3, n. 58: The life of citizens consists in civil government being connected with religion and religion being connected with civil government.

۴. دینکرد = دین‌کرت (= کردارهای دینی) کتابی است عظیم به زبان پهلوی که در قرن دوم و سوم هجری در بغداد از روی بازمانده‌های ادبیات پارسی میانه (پهلوی) در نه کتاب نوشته شده و دو کتاب نخستین از بین رفته است. اولین نویسنده این کتاب آذر فرنیغ پسر فرخزاد است و وست آن را به انگلیسی ترجمه کرده است. ترجمه انگلیسی دیگری نیز توسط دستور بهرام پشوتن سنجانا و مدن در ابتدای قرن بیستم انجام گرفته است.

قانون قدرت می‌گیرد. نخستین عبارت از عبارتهای سه‌گانه دعای بزرگ زرتشتیان چنین است: اراده خدا، قاعده خیر است چون او تواناست و فرمانروای انسانها. اهورامزدا هم خداوند جسم است (= اهُومَند) و هم فرمانروای روح (=زَئومَند) و دارای دو قدرت مادی در این جهان (= اَسَئومَند)، و قدرت معنوی در آن جهان (= مینوی) است - این نخستین منبع اتحاد دین و قدرت حکومتی است.^(۱)

در طبقه‌بندی اجتماعی دوره ساسانی، روحانیان دارای برتری‌ای محسوس هستند. شاید نخستین منبعی که از ضرورت وجود طبقات اجتماعی خبر داده، خود زرتشت در اوستا بوده است. در فروردین یشت، سیزدهمین یشت (= ستایش) از کتاب یشت‌های اوستا، در قطعه ۸۷ و ۸۸ از کرده (= بریده و بخش) بیست و چهارم آمده است: اینک بخشایش و فرّوشی^(۲) زرتشت سپیتمان^(۳) اَشون^(۴) را می‌ستاییم... نخستین کسی که نیک اندیشید، نخستین کسی که نیک سخن گفت، نخستین کسی که نیک رفتار کرد. نخستین آتریان (= نگاهبان آتش)، نخستین ارتشتار (= سپاهی) نخستین برزیگر ستورپرور، نخستین کسی که پیاموخت، نخستین کسی که پیاموزاند.^(۵) بدینسان زرتشت نخستین روحانی و سپاهی و کشاورز بود^(۶) و این سرآغاز ایجاد یک جامعه طبقاتی مذهبی است.

همچنین، در بخش ۳۲ از کتاب بندهشن^(۷) آمده است که زرتشت سه پسر داشت: ایست و اسَتر (Isadvastar)، بزرگترین پسر زرتشت که پیشوای روحانیون بود، اُرووت نر (Urvatadnar)، دومین پسر زرتشت که بزرگ برزگران بود، و خورشیدچهر

1. See: Seyyed Taghi Nasr: Essai sur L'histoire du droit persan des L'origine à L'invasion arabe, Edition Albert Mechelinck, Paris, 1933, p.131.

۲. فروشی، حامی ودلیر و قهرمان. ۳. سپیدمان = سفیدمنش = دارای رفتار پاک و روشن.

۴. پیرو آشه = درستکار و دادگر

۵. رک. اوستا. به گزارش جلیل دوستخواه، انتشارات مروارید، ۱۳۷۰، جلد اول، ص ۴۲۴.

۶. علی الاصول در تمام ادیان، پیامبران جزء نخستین‌ها و «الأوائل» هستند. قیاس شود با ابراهیم در قرآن که خود را اولین مسلمان می‌نامد: و بذلک امرت و انا اول المسلمین (انعام ۱۶۳/۶ و نیز زمر ۱۲/۳۹).

۷. بندهشن (= بنیاد آفرینش) نام یکی از متون ادبیات پهلوی است که در قرن نهم میلادی نوشته شده. از بندهشن که نویسنده آن شناخته شده نیست چند ترجمه به زبان انگلیسی انجام یافته و به دو بخش بندهشن هندی (= کوچک) و بندهشن ایرانی (= بزرگ) بازنویس شده است.

رک. www.avesta.org/pahlavi/bund_29.html#chap32.

(Khurshed-chihar) که فرمانده سپاهیان بود. بر طبق روایات تاریخی و حکایت شاهنامه، جمشید پنجاه سال برای جمع کردن آنان که شغلی واحد دارند صرف کرد و در نهایت چهار طبقه اجتماعی را بنیان نهاد: آموزیان (= کاتوزیان) که همان روحانیانند؛ نيساريان که همان سپاهیانند، نِسودیان که همان کشاورزانند و آهنوختی که همان پیشه‌وراند. در درون هر یک از این چهار طبقه نیز سلسله مراتبی دیگر وجود داشته است و هر گروه در هر طبقه بر گروه دیگر اولویت داشته است. مسعودی از ششصد گروه اجتماعی یاد کرده که نام آنها را خود در کتاب گاهنامه از کتاب آئین نامه مشاهده کرده بوده است.^(۱) اعتقاد ایرانیان بر آن بود که خداوند برای حفظ آفرینش، شغل‌های گوناگون را به انسانها داده است که از دهان و بازو و ران و پای خود به وجود آورده است. در این میان روحانیان برای خود، حقوقی بیش از سایر طبقات قائل بودند. به طور مثال در کتاب وندیداد از کتاب اوستا (فرگرد چهارم، عبارت ۴۱) ذکر شده است که پزشک باید موبد (روحانی زرتشتی) را فقط در ازای آفرین و آموزش‌خواهی وی درمان کند اگر چه می‌تواند از سایر طبقات برای درمان بیماری، وجهی مطالبه کند. پادشاهان ایرانی اگر چه در سلسله مراتب طبقات اجتماعی ساسانیان به صراحت وجود ندارند، به واقع متحد با روحانیانند و حتی بر آنان نیز سیطره دارند. پادشاهان خود را برترین انسانها می‌دانستند چه بر این باور بودند که از خُره یا فُره کیانی برخوردارند و آن، نیرویی آسمانی بود که فقط به کسانی تعلق می‌گرفت که خداوند اراده می‌کرد. صاحب فُره در نتیجه این فیض روح‌القدس، انسانی متقی و پرافتخار و ثروتمند و قدرتمند می‌گشت. در زامیادیش آمده است که نخستین پادشاهی که صاحب فره شد هوشنگ بود و سپس این فره به پادشاهان پیشدادی و کیانی رسید: «... که دیر زمانی از آن هوشنگ پیشدادی بود چنان که بر هفت کشور شهریاری کرد و بر دیوان و مردمان دُرَوند (= دروغ پرست و ناپاک) و جادوان و پریان و کوی‌های ستمکار^(۲) و کَرپ‌ها^(۳) چیره شد.^(۴)

۱. رک. المسعودی: التنبیه و الاشراف، به تصحیح عبدالله اسماعیل الصاوی، قاهره، ص ۹۱: وللفرس کتاب يقال له: «کهناماه» فيه مراتب مملكة فارس و انها ستمائة مرتبة علي حسب ترتيبهم و هذا الكتاب من جملة آئين ناماه. تفسير آئين ناماه، كتاب الرسوم و هو عظيم في الالوف من الاوراق لا يكاد يوجد الا عند الموابذه (= موبدان) و غيرهم من ذوى الرئاسات.

۲. کوی: نام یکی از فرمانروایان دشمن دین زرتشت.

۳. کَرپ: عنوان گروهی از پیشوایان دیوپرست و دشمنان مزداهرستی.

۴. رک. بشت‌ها از کتاب اوستا، زامیادیش، کرده چهارم، شماره ۲۶.

فَرّ، که ثعالبی از آن به «شُعَاعُ السَّعَادَةِ الْإِلَهِيَّةِ» یاد کرده است، مخصوص آفریدگان برگزیده الهی است و بسیار شبیه «گایست» در فلسفه هگل است. بیدادگران اما در مذهب مزدیسنی از این فَرّ، تهی هستند (همچون ضحاک و افراسیاب) و پادشاهانی نیز که به بیدادگری روی آورند از این فَرّ دور می‌شوند (همچون جمشید و کاووس). در اوستا از دو فَرّ یاد شده است: فر ایرانی و فر کیانی. فر ایرانی (= آزادگان) سبب امتیاز ایرانیان از غیر ایرانیان (=ایران) و سبب شکست انیران است. فر کیانی که مخصوص ناموران و شهریاران است تا زمان پدیدار شدن سوشیانت (= رهایی بخش)^(۱) به ایرانیان تعلق می‌گیرد. بنا به نظر برخی از محققان، مفهوم فَرّ وارد دین‌های سامی نیز شده است و در دین یهودی عنوان Sexina گرفته که در قرآن از آن به «سکینه» تعبیر شده و نشان پادشاهی طالوت است.^(۲)

کسانی که بر ایران حکومت می‌کردند چون اشکانیان و اسکندر مقدونی، شجره نسب خویش را به پادشاهان قدیمی‌تر می‌رسانند تا فره ایزدی پیشینیان به آنان نیز منتقل شود. مؤسسان یک سلسله با شاهزاده‌ای از خانواده پادشاهان گذشته ازدواج می‌کردند تا از این فر بهره‌مند شوند چنانکه کوروش با دختر آستیاز Astiage آخرین پادشاه مد ازدواج کرد و اسکندر با دختر دارا آخرین پادشاه هخامنشی و اردشیر بابکان نیز با یک شاهزاده پارت وصلت نمود و در لحظه تاجگذاری گفت: «خدا را برای لطف ویژه‌اش که به ما ارزانی داشته و کراماتی که به من داده ستایش کنید. او کشوری را به من بخشیده و بندگان خویش را مطیع قوانین ما ساخته». بدینسان، شاه را خداوند تعیین کرده و خود خداگونه است. در دوران هخامنشیان نیز داریوش و اردشیر اعمال خود را به اراده خداوند منسوب می‌داشتند. در الواح طاق بستان آمده است: ... او شاهنشاه ایران... و از نژاد خدایان است. در الواح حاجی آباد نیز از شاپور و خسرو و انوشیروان به همین نحو یاد شده. در نامه تن سر^(۳) آمده است: شاه در میان مردم همچون یک «قاعده اساسی» است.

۱. سوشیانت، گاه صفت زرتشت است و گاه عنوان هر یک از سه موعود زرتشتیان (آسرتوت اَرَت، هوشیدر و هوشیدرماه). رک. اوستا، ج ۲، ص ۱۰۱۱.
۲. به نقل از جلیل دوستخواه به نقل از سلیم. رک. اوستا ۱۰۱۹/۲ و نیز رک. بندهشن هندی، بخش سوم، ص ۷۹. در مورد سکینه رک. سوره بقره ۲/۲۴۸: و قال لهم نبیهم ان آیه ملکه ان یأتیکم التابوت فیه سکینه من ربکم و بقیه مما ترک آل موسی و آل هارون تحمله الملائکه ان فی ذلک لآیه لکم ان کنتم مؤمنین.
۳. نامه‌ای به زبان پهلوی که تن‌سر به گشنسپ پادشاه طبرستان نوشته و او را به موافقت اردشیر بابکان خوانده.

بدینسان اراده شاه از همه برتر بود و حتی او می توانست احکام مذهبی را نیز تغییر دهد.^(۱) نامه تن سر، شاه را با خداوند یگانه می داند و او را درباره مذهب، مختار معرفی می کند. در دین کرد نیز آمده است: روح آدمی تابع شهود اوست و شهود او تابع عقل او و دین اهورامزدا با این هر دو همراه است؛ لیکن او امر پادشاه که حامی ملت خویش است از این هر سه برتر است. فردوسی نیز انوشیروان را به عنوان شاه و پهلوان و موبد و روحانی و قاضی و سپاهی توصیف می کند.

در متون زردشتی گزینش پادشاهان نیز به اصطفاء آسمانی و آن جهانی است. در نامه تن سر آمده است که شاهنشاه به دست خود سه پیغام برای موبد موبدان و مهرداد بزرگ و سردار سپاه خواهد نوشت تا در مورد شاه آینده با یکدیگر مشورت کنند و قید می کند که آنان در صورت توافق، آن را به اطلاع مردم برسانند و الا چیزی در این باره با مردم نگویند. موبد، انجمنی برای مشاوره با هیریدان و فقیهان تشکیل خواهد داد و پس از انجام دعا و زمزمه واج^(۲) همگان، چیزی را که خداوند به قلب موبد الهام کرده می پذیرند. در همان شب، تاج و تخت را به تالار بزرگ کاخ می آورند و همه خواهند گفت: ما با خداوند مشورت کردیم و او ما را هدایت فرمود و آنچه نیک است به ما الهام کرد و آموخت. سپس موبد مشخص می کند که فرشتگان چه کسی را به عنوان پادشاه برگزیده اند و مردم نیز باید او را قبول کنند.^(۳)

بدینسان، حق در زمان ساسانیان، زاده اراده پروردگار (= شاه) است. شاه همان خداست و به کار رفتن واژه خداوند در دو معنای پروردگانه و شاه، شاهدی بزرگ بر این ادعاست. در پهلوی و در پانزد «خواتای» به معنی شاه آمده و خواتای نامک به معنی شاهنامه است. پادشاهان برای وضع قانون و مالیات با روحانیان مشورت می کردند و روحانیان می توانستند کار خدایی کنند و

رک. کریستین سن: شاهنشاهی ساسانیان، ص ۱۷۷ (ضمیمه).

۱. چنانکه به نقل هرودوت، کمبوجیه می خواست به رسم عیلامی با خواهر خود ازدواج کند ولی چون این کار با سنت ایرانیان مخالفت داشت از قاضیان استفتاء کرد. آنان گفتند که قانونی وجود ندارد که ازدواج برادر و خواهر را تجویز کند ولی قانونی دیگر سراغ دارند که به موجب آن پادشاه پارسی می تواند به هر کاری که می خواهد اقدام کند و چنین بود که کمبوجیه با خواهرش ازدواج کرد.

۲. زمزمه واج = باز = نیایش های کوتاه ایرانیان مزدآپرست است که آهسته بر زبان آورده می شود و یا زیر لب خوانده می شود. در احادیث نقل شده از امامان شیعه نیز آمده است که زرتشتیان سرودهایی دارند که به زمزمه مشهور است: انما اوتی الزمزمه.

3. Nasr: op.cit., p.145.

یک سوم یا یک دوم کیفر (=پادافره) گناهکاران را ببخشایند.^(۱) این بخشش سبب می‌شد که اهورامزدا تمامی گناهان آنان را عفو کند. در ادبیات مزدیسنی گاه از فره‌ای به نام فره ناگرفتنی نام برده شده که ویژه موبدان است و چون اهورامزدا نیز خود موبد است دارای این فره ناگرفتنی است.^(۲) مجموع ادبیات مزدیسنی، خواننده را به سوی اتحاد شاه و موبد و خدا دلالت می‌کند.^(۳) این اتحاد، شاه را مجاز می‌دارد که حتی نسبت به قانونی که خود وضع کرده پایبند نباشد و هرگاه آن را به زیان خود دید، تغییرش دهد.

رنگ مذهبی حقوق در دوره نخست هخامنشیان بسیار کم‌رنگ است و اگرچه به نظر می‌رسد که بسیاری از اصول اوستا در زمان هخامنشیان نیز موجود بوده است اما این حقوق غیر مذهبی است. از مجموع اسناد تاریخی این دوره چنین استنباط می‌شود که حق نه زاده‌ی اراده‌ی خدایان بل محصول خواست آفریدگان است و منشور حقوق بشر کوروش نمونه‌ای از این دست است؛ قانونگذاری که خود را مکلف به تبعیت از قانونی می‌داند که خود وضع کرده و نقض قانون خود را سبب نامشروعی خود تلقی می‌کند. در ترجمه‌های انگلیسی بخشی از این منشور که به هنگام فتح بابل در سال ۵۳۹ قبل از میلاد صادر شده آمده:

«اکنون که من به یاری اهورامزدا، تاج پادشاهی ایران، بابل و ملل چهار سوی جهان را بر سر می‌گذارم اعلام می‌کنم که به سنت‌ها، آئین‌ها، و ادیان ملت‌های امپراتوری خود احترام می‌گذارم و تا زنده‌ام هرگز به هیچ‌یک از فرمانداران و زیردستان خود اجازه نخواهم داد که به دیده‌ی حقارت به آنان بنگرند یا به آنان توهین کنند. از این پس، تا زمانی که اهورامزدا لطف شاهنشاهی را به من عطا کند بر هیچ ملتی سلطنت خویش را تحمیل نخواهم کرد. هر ملتی آزاد است که آن را بپذیرد و اگر هر یک از آنان حکومت مرا رد کند هرگز برای فرمانروایی خود عزم جنگ نخواهم کرد. تا

۱. رک. فرگرد پنجم از وندیداد، شماره ۲۶.

۲. رک. بندهشن هندی، به تصحیح رقیه بهزادی، ص ۲۲۲.

۳. در اسطوره‌های ایران، جمشید نخستین پادشاهی است که موبد نیز هست؛ مجمع حقوق و مذهب:

همم شهریاری، همم موبدی

منم گفت با فره‌ایزدی

گرچه این تجربه، عاقبتی محمود نداشت و شاه - موبد به خودکامگی دچار گردید:

چراکس نیارست گفتن نه چون

همه موبدان سرفکنده نگون

(شاهنامه، از روی نسخه مسکو، ج اول، ص ۳۹ و ۴۳)

زمانی که من شاهنشاه ایران، بابل و ملت‌های چهارسوی جهانم، هرگز به کسی اجازه نخواهم داد که بر دیگران ستم روا دارد و اگر چنین شود، من حق مظلوم را باز پس خواهم گرفت و متجاوز را کیفر خواهم داد.

تا زمانی که من حکمرانم، هرگز به هیچکس اجازه نخواهم داد که اموال منقول و غیر منقول دیگران را به عدوان و یا بدون عوض تصرف کند و تا زنده‌ام کار اجباری و بی مزد را ممنوع خواهم کرد. امروز اعلام می‌کنم که هر کس آزاد است تا هر دینی را انتخاب کند. مردم آزادند تا در هر سرزمینی زندگی کنند و هر شغلی را برگزینند به این شرط که به حقوق دیگران تجاوز نکنند. هیچکس برای خطای خویشانش مجازات نخواهد شد. من بردگی را ممنوع می‌کنم و فرمانداران و زیردستانم موظفند که در قلمرو فرمانروایی خود، مبادله مردان و زنان را به عنوان برده تحریم کنند. چنین رسمی باید در سراسر جهان ملغی شود. من از اهورامزدا توفیق خود را در اجرای تعهداتم در برابر ملت‌های ایران (پارس)، بابل و چهارگوشه جهان خواهانم».

۲. حقوق زنان

از زنان در اوستا با سه عنوان یاد شده است: Ghenâ (= تولیدکننده فرزند) نایری (= مؤنث نر)، و نمائثوپتی (= رئیس خانه). اهورامزدا از زنان نمی‌خواهد که دعا بخوانند زیرا دعای آنان آن است که هر روز سه بار به شوهر خود بگویند شما به هر چه فکر کنید ما به آن می‌اندیشیم و هر چه بخواهید به شما می‌گوییم و هر چه بخواهید می‌آوریم.^(۱) زن در دین مزدائی همچون کشتزار و گله‌گاو، موضوع پیمان واقع می‌شود و پیمان درباره او پنجمین نوع پیمان است که ارزش آن از پیمان بر سر گله گاو بیشتر است اما از پیمان بر سر کشتزار کمتر.^(۲)

در قطعه چهل و چهارم از فرگرد چهارم آمده است: هر گاه دو تن، خواه هم‌دین، خواه برادر، خواه دوست، با یکدیگر پیمانی ببندند تا یکی کالایی را از دیگری بگیرد یا زنی از خاندان او را به همسری برگزیند یا دانشی از وی بیاموزد، آن کسی که کالایی را خواستار است باید آن را به او دهند، آن کس که زنی را به همسری برگزیده است باید همسرش را بدو بپردازد تا با او زناشوئی

1. See sad-dar, dar 59.

۲. رک. جلیل دوستخواه: اوستا، ج ۲، ص ۶۹۸ (پاورقی).

کند و آن کسی که خواستار دانش دینی است باید منشره ورجاوند (= کلام مقدس) را بدو بیاموزند. همچنین در اوستا، قیمت درمان یک بانوی خانواده برای پزشک به اندازه ارزش ماده خری تعیین گردیده (وندیداد ۴/۴۲) و نحوه سلوک با زنی که فرزندی مرده به دنیا آورده بسیار سخت به نظر می‌رسد. در فرگرد پنجم از وندیداد (قطعه ۴۵ به بعد) آمده است که چنین زنی باید به زمینی بی آب و گیاه برده شود و در چینه‌ای به او خوراک و آب دهند. او باید سه یا شش یا نه جام گمیز (= ادرار گاو) را با خاکستر بیاشامد تا گور درون زهدان وی شسته شود و تا سه شب بدین‌سان بماند.

مطالعه حقوق زنان در زمان ساسانیان نیازمند مطالعه نهادهایی حقوقی همچون ازدواج با محارم و ازدواج و طلاق خواهد بود.

۳. ازدواج با محارم

شرق شناسان گاه چنین می‌اندیشند که ازدواج با خویشان نزدیک (درجه اول و دوم) در ایران باستان مجاز بوده است، و شواهدی نیز از اوستا و متون پهلوی بر این ادعا نقل کرده‌اند همچون ازدواج پدر و دختر، پسر و مادر، برادر و خواهر. در اوستا ۵ بار از *Khâetvadatha* یا *(Khaetvodat = Khetuk-das)* با احترام یاد شده. این کلمه مرکب است از *Hvaetva* (*Khvêsh*) به معنی خویشاوند و *Datha* به معنی فعل.

در دینکرد آمده است که کامل‌ترین نوع *Khetud-das* ازدواج میان پدر و دختر، مادر و پسر و برادر و خواهر است و انسانها از این سه ازدواج متولد شده‌اند.^(۱) در نتیجه ازدواج اهورامزدا با دخترش سپندارمذ (= اسفند) کیومرث متولد شد. سپندارمذ (= خرد کامل) نام یکی از امشاسپندان بانو (= مینیویان مقرب به اهورامزدا) است. این امشاسپندان بانو عبارتند از سپندارمذ، خرداد و امرداد. سپندارمذ نماد زمین و پاکی و باروری است و دختر اهورامزدا.^(۲)

1. See Nasr: op.cit, p. 282, 283; Datasas -i, Denik, Traslated by E.D. West, Chapters 64,65,77,78.

۲. سپندارمذ مرکب از دو جزء شپنت و آرمیتی است. جزء دوم گاه به معنی زمین دانسته شده و بنا به نظر برخی از محققان، این جزء به معنی مادر زمین است. بدینسان، ارمتی، همسر خداست نه دختر او (اوستا، ج ۲، ص ۱۰۰۲). در مورد تشبیه زن به زمین رک. قرآن، بقره ۲۲۳/۲: نساء کم حرث لکم فائواحرثکم ائی شتم.

کیومرث (= کئومرت = زنده میرا) نخستین بشر آفریده اهورامزداست و مردمان جهان از تبار او پدید آمده‌اند. مَشی (= مَشیه = مهلی) و مَشیانه (= مهلیانه) نخستین مرد و زن جهان از نژاد کیومرث‌اند که به شکل دو شاخه ریواس از زمین سربرآوردند و سپس به شکل آدمی درآمدند. از ازدواج این دو بعد از پنجاه سال، سیامک و همسرش نَساک (= وِساک) به دنیا آمدند و از ازدواج این دو، قَرواک و قَرواکین. از این دو، پانزده جفت متولد شدند که آدمیان هفت کشور از پشت آنانند. یکی از این پانزده جفت هوشنگ و گوزک (= همسر هوشنگ) است که ایرانیان از پشت آنان هستند.^(۱) غیر از این اسطوره، در تاریخ هرودوت نقل شده است که کمبوجیه با خواهر خود ازدواج کرد و به نقل کتزیاس، اردشیر (پادشاه سلسله کیان) با دخترش هما مزاجت نمود و طبری به نکاح قباد و خواهرش اشاره کرده است.

برخی بر این عقیده‌اند که واژه Khwedodas در اوستا به معنی خویشاوندی و همبستگی و فداکاری و کار خوب به کار رفته و بیشتر واجد معنایی معنوی است (= اتحاد میان انسان و خدا) نه ازدواج با محارم. زرتشتیان معاصر این واژه را به معنی ازدواج میان دختر عمو و پسر عمو می‌دانند که هنوز ایرانیان به آسمانی بودن آن معتقدند. در نظر آنان، اگرگاه در متون زرتشتی ازدواج مرد با دختر خود یک آرمان محسوب شده به واقع ازدواج درون خانواده تبلیغ شده. ازدواج کمبوجیه با خواهر خود نیز به حکم قاضی بوده است؛ در اینجا قضات از ممنوعیت این ازدواج در قوانین آن روزگار سخن گفته‌اند اما پادشاه را برای انجام هر کاری مختار دانسته‌اند. همچنین به نظر همین گروه از محققان، قباد نیز از تعالیم مزدک متأثر بوده است که تبلیغ نوعی اشتراک جنسی به او منسوب است و اردشیر نیز پادشاهی ظالم بوده است که رفتار او نمی‌تواند معیاری برای یک هنجار اجتماعی باشد. برخی از نویسندگان از جواز این نوع ازدواج در ایران باستان دفاع کرده‌اند هر چند تعداد آن را کم می‌دانند.^(۲)

۱. رک. اوستا ۲/۱۰۵۰ و حسن پیرنیا: داستانهای ایران قدیم، ص ۶۲، مطبوعه مجلس، ۱۳۰۷.

2. See Nasr :op.cit, p. 284, 286, and Dinkart, Nask 12.

در مورد ازدواج بهمن و دخترش هما رک. کریستین سن: کیانیان، ترجمه ذبیح‌الله صفا، ص ۲۱۴ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۶.

۴. انواع ازدواج

ازدواج در دین زرتشتی هم برای تناسل است و هم برای بهبود وضع زندگی. آن که بدون فرزند فوت می‌کند نمی‌تواند از پل چینوات^(۱) عبور کند و در این دنیا سرگردان است و به او «بُریده پل» می‌گویند. خانواده شاید سازمان یافته‌ترین نهاد حقوقی عهد ساسانی است. ازدواج در متون زرتشتی به پنج شیوه گزارش شده است:^(۲)

۱. ازدواج پادشاه زن: یعنی زن ممتاز و آن دختری است که برای بار نخست ازدواج می‌کند و خویشان و پدر و مادر او از آن ازدواج راضی هستند مشروط به این که این دختر، تنها فرزند خانواده نباشد. فرزندان پادشاه زن به پدر خود منسوب اند و پادشاه زن در هر دو جهان، متعلق به شوهرش است. ازدواج با پادشاه زن، نهایت آرزوی یک مرد زرتشتی است. زن ممتاز، حقوقی بیش از سایر زنان دارد و جهیز او باید از جهیز زن بیوه غنی‌تر باشد. او رئیس خانه شوهرش و مسئول تربیت فرزندان اوست و در صورت فوت شوهر، او جانشین شوهر می‌شود و خانواده را اداره می‌کند و از زوج ارث می‌برد.^(۳)

۲. ازدواج ایوک زن یا جوکان زن: او دختر منفرد پدر و مادر خویش است و باید به عنوان ایوک زن ازدواج کند؛ به این معنی که نخستین پسر او بنا بر یک فرض حقوقی^(۴) به پدر دختر منسوب می‌شود نه به شوهر. زرتشتیان می‌خواستند با این فرض قانونی برای پدر زن وارثی پیدا

۱. چینوات به معنی جداکننده، نام پُلی است که مردگان در چهارمین روز وفات باید از آن عبور کنند و به بهشت یا دوزخ روند.
۲. با استفاده از:

Nasr: op.cit. p.286 et sui.

3. Matikan- e hazar datastan, translated by Sohrab Jamshedjee Bulsara, Published by Hoshang T. Anklesaria, Bombay, 1937, Chapter 14.

ماتیکان هزار دانستان کتابی است بس ارجمند درباره حقوق ساسانیان. تحقیق درباره این کتاب نیازمند فرصتی دیگر است تا با مقایسه متن اصیل پهلوی و ترجمه ارزشمند سهراب بل‌سارا به زبان انگلیسی، حقوق دقیق زرتشتی-ساسانی در دو حوزه ماهوی و شکلی مطالعه شوند. برای متن پهلوی رک. ماتیکان هزار دانستان و چهار اندرزنامه، به کوشش دکتر ماهیار نوابی، دکتر کیخسرو و جاماسب اسا و با همکاری فنی دکتر بهرام فره‌وشی، دکتر محمود طاووسی. از انتشارات مؤسسه آسیایی دانشگاه پهلوی شیراز، گنجینه دست نویس‌های پهلوی و پژوهش‌های ایرانی (۲۹)، ۲۵۳۵، چاپخانه مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

۴. Fiction (فرض حقوقی) یک فرض خلاف واقع است که قانونگذار برای رعایت مصلحت مرتکب می‌شود. سید تقی نصر به درستی این اصطلاح را در مورد این نوع ازدواج به کار برده است.

کنند زیرا در نزد زرتشتیان فرزندان دختر نسبت به پدر بزرگ مادری خود بیگانه محسوب می‌شوند و به وی منسوب نمی‌گردند. پس از انتساب پسر به پدر بزرگ، ایوک زن به یک پادشاه زن مبدل می‌گردد و متعلق به شوهر خود است. اگر از ازدواج ایوک زن چند دختر حاصل می‌شد یکی از دختران به عنوان ستر زن پدر بزرگ مادری و دیگری به عنوان ستر زن پدر تزویج می‌شدند. ابوریحان بیرونی در تحقیق ماللهند به این ازدواج اشاره کرده است.^(۱)

۳. ازدواج چاکر زن: چاکر زن، زن بیوه‌ای است که برای بار دوم ازدواج می‌کند و چاکر به معنی مطیع و خدمتکار است. اگر چاکر زن از شوهر اول خویش فرزندی نداشته باشد، یکی از فرزندان که از طریق شوهر دوم دارا خواهد شد به شوهر نخستین او منسوب می‌گردد و در دنیای دیگر نیز خود وی، همسر شوهر اول خود خواهد بود. گاه این اصطلاح به پادشاه زنی نیز اطلاق شده که نازا است و شوهر مجاز بوده تا ازدواج مجدد انجام دهد.^(۲)

۴. ازدواج ستر زن: خویشان مرد بالغی که پیش از ازدواج فوت می‌کند دختری را انتخاب می‌کنند و با تأمین جهیز او، وی را تزویج می‌کنند به این شرط که یکی از فرزندان او متعلق به متوفی باشد و در سرای دیگر نیز ستر زن، همسر اول متوفی گردد. ستر زن به معنای زن قبول شده است. در نامه تن سر آمده است که مقصود از ازدواج ستر زن و چاکر زن و ایوک زن، ایجاد نسل و خلف برای مردی است که فرزند مذکر نداشته است. همسر مردی که بدون فرزند فوت می‌کند، باید به یکی از خویشان متوفی تزویج می‌شد. مقصود از خویشان متوفی، خویشانی است که به او نزدیکترند یا متوفی به وی محبتی بیشتر داشته. همچنین است اگر متوفی فقط یک دختر داشته باشد. اگر متوفی نه زنی داشت نه دختری، زنی را از میان کنیزان او به یکی از خویشانش تزویج می‌کردند و فرزندان او همچون موصی له و متهب و وارث متوفی محسوب می‌شدند و متخلف از این مقررات کشته می‌شد. از آنجا که گاه برای این نوع ازدواج، خواهر متوفی را تزویج می‌کردند و پسر متولد شده منسوب به برادر این خواهر می‌شد (یعنی دایی واقعی، پدر اعتباری محسوب می‌گردید)، پنداشته می‌شد که خواهر و برادر ازدواج کرده‌اند و

1. Matikan - e - hazar datastan, Chapter XIV and Denkard Book5, chapter 18.

2. Martikan - Hazar datastan, chapter 39, n. 39.

ازدواج با محارم اتفاق افتاده است.^(۱)

۵. ازدواج خودسر زنی: خودسر زنی دختری است که بدون اجازه خویشان خویش ازدواج می‌کند. این اجازه همچون فقه اسلامی باید از پدر گرفته می‌شد نه از مادر. اراده زنان تأثیری در صحت ازدواج به شکل پادشاه زن نداشت مگر در مورد زن ممتازی که شوهرش فوت کرده و صاحب دختری باشد. در این صورت این دختر با اذن مادر به شکل پادشاه زن ازدواج می‌کرد. این ازدواج صحیح است اگر چه سبب محرومیت زن از ارث می‌شود. اگر خودسر زنی صاحب پسری شود و این پسر به سن بلوغ برسد و سپس ازدواج پیشین مادر خود را اجازه دهد، خودسر زنی مبدل به پادشاه زن خواهد شد.^(۲)

اکنون در میان زرتشتیان مراسمی خاص برای ازدواج وجود دارد. ازدواج باید در حضور گروهی پنج نفره انجام بگیرد و عاقد روحانی پس از مراسم ناهن (nahn) و اشومیشو (achu michu)، رضایت زن و شوهر و خانواده آنان را جلب نماید. آن‌گاه عاقد دست زوجین را به نشانه عملی سمبولیک (Hâthevârô) به یکدیگر می‌دهد و سپس مراسم دعاخوانی اجرا می‌گردد. اختلاف جنسیت یکی از شرایط مسلم ازدواج در ایران باستان بوده است و رسم بر آن بود که مالی را به پدر دختر و مالی را به خود دختر تملیک کنند و پدر نیز اموالی را به دختر می‌داد.^(۳)

۵. نامزدی، ازدواج مجدد، ازدواج پیروان ادیان مختلف، تعدد زوجات و ازدواج زنی که شوهرش غائب است

نامزدی نیز جزء آداب ایرانیان باستان گزارش شده است. زرتشتیان دو کودک را که از حیث خانواده به هم نزدیک بودند با یکدیگر نامزد می‌کردند. در جشن نامزدی، دختر باید ۹ سال و پسر ۱۲ سال داشته باشد. مردی که از ازدواج با نامزد خود، سر باز می‌زند مرتکب گناه شده و باید نهمصد سال در جهنم کیفر ببیند. اگر مرد پیش از ازدواج فوت می‌کرد، نامزد او بیوه‌ای

1. Matikan, chapter 23.

2. Matikan, chapter 19.

3. www.geocities.com/zoroastrianismtoday.

راهنمای زرتشتی درس ۹ و نیز نصر، ص ۲۷۸.

محسوب می‌شد که باید به عنوان چاکر زن ازدواج کند.^(۱) در دین‌کرد آمده که تا آنجا که ممکن است نباید یک زن، شوهر دوم برگزیند و یک مرد نیز نباید زن دوم اختیار کند زیرا در مذهب زرتشتی این کار پسندیده نیست. اما بنا بر روایتی از کتاب روایات زن بیوه می‌تواند با همسر دوم ازدواج کند و در بندهشن آمده است که زرتشت با یک بیوه ازدواج کرد و این دلیل بر مشروع بودن این ازدواج است. محمد تقی نصر در حل اختلاف این دو روایت می‌گوید وقتی زن بیوه فرزند دارد نباید ازدواج کند اما زن بیوه بدون فرزند حق مزاجت دارد و این به نوعی به نفع شوهر نخست است؛ چه، یکی از فرزندان ناشی از ازدواج دوم متعلق به او خواهد بود. مردی که همسر او فوت شده می‌تواند ازدواج کند لیکن ازدواج مجدد زن بیوه فقط به صورت چاکر زن خواهد بود.^(۲)

غیر زرتشتیان نمی‌توانستند با زنان زرتشتی ازدواج کنند اما زرتشتیان حق ازدواج با دختران غیر زرتشتی را دارا بودند. از این جهت، شباهتی کامل میان فقه زرتشتی و اسلامی است. مثالهایی برای ازدواج مردان زرتشتی و دختران غیر زرتشتی نقل شده؛ چنان که بهرام‌گور با دختر پادشاه هند ازدواج کرد و انوشیروان با دختر خاقان ترک و پرویز پسر هرمز با ماری دختر موریس سزار پادشاه روم. البته دین‌کرد روحانیان را از ازدواج با زنان یهودی بازمی‌دارد. به گفته مسعودی پادشاهان ایران با دختران پادشاهان سایر کشورها ازدواج می‌کردند اما این پادشاهان را به دامادی نمی‌پذیرفتند زیرا خود را از نژاد آزادتر و نجیب‌تر می‌دانستند. پیش نهاد ازدواج دارا (داریوش سوم) به اسکندر برای ازدواج او با دخترش، موردی استثنایی است نه یک قاعده کلی.^(۳)

اصطلاح *Frapithwo Nairika* در پهلوی شاید به معنی تعدد زوجات باشد. برخی معتقدند تعدد زوجات در مذهب زرتشتی ممنوع است مگر در موردی که همسر شوهر عقیم بوده باشد. محمد تقی نصر معتقد است با کشف حکمی در ماتیکان هزار داتستان، تردیدی در مجاز بودن تعدد زوجات در ایران زمان ساسانی وجود ندارد؛ بر طبق این حکم مردی که دو زن دارد می‌تواند قراردادی با آنان برای اشتراک در اموال منعقد کند.^(۴) در این صورت نزدیکی دو

1. See Nasr, op.cit. P. 269.

2. Nasr, op.cit, p. 279 et 280.

3. Denkart, Book 3, n. 80, and Nasr: op.cit, p. 259,277.

4. Nasr: op.cit, pp.280-281.

فقه زرتشتی و اسلامی روشن تر است .

زنی که شوهرش غائب مفقودالثر شده می تواند ازدواج مجدد کند. لیکن در صورت حضور مجدد شوهر نخست، آن زن باید به صورت پادشاه زن به خانه او بازگردد. یعنی گویی این ازدواج برای نخستین بار انجام می شود. اگر این زن، از شوهر دوم خود فرزندی داشته باشد آن فرزندان نزد شوهر دوم باقی می مانند.^(۱)

۶. طلاق

انحلال نکاح در مذهب زرتشتی به دشواری انجام می گرفته است. در دین کرد آمده است که می توان از شوهری شکایت کرد که قصد دارد با سوء نیت همسر خود را طلاق (Zan-Taja) دهد. در نتیجه این شکایت، حکومت ایران می تواند به نفع همسر مداخله کند. در اینجا اگر شوهر، ادامه ازدواج را به حکم قضائی بپذیرد به زندان محکوم نخواهد شد. محمد تقی نصر، این نهاد را به تأسیس دخالت دولت^(۲) در حقوق انگلیس نزدیک می داند.

بر طبق کتاب روایات، طلاق فقط در چهار مورد صحیح است و شوهری که در غیر این چهار مورد، مرتکب طلاق شود سزاوار مرگ (= مرگ ارزان) است. این چهار مورد عبارتند از:

۱. اگر زن مرتکب زنا شده باشد که در این صورت گاه گفته شده طلاق واجب است مگر در دو

صورت که شوهر برای طلاق مختار است:

الف . وقتی حکومت ایران در دست کسانی باشد که قابلیت وفاداری ندارند و

ب . وقتی زن از کار خود توبه کرده باشد.

۲. اگر زن مواعد قاعدگی خود را مخفی نگاه دارد.

۳. اگر زن مرتکب جادو شود یا جادو را تعلیم دهد.

۴. اگر زن نازا باشد که در این صورت مرد می تواند همسر دوم اختیار کند یا همسر اول را

طلاق دهد.

گفتنی است که ناتوانی جنسی مرد پس از ازدواج، علتی برای طلاق محسوب نمی شده

1. Nasr: op.cit, p. 279-282.

2. State Interference.

است. (۱)

۷. حق کودک

نوعی احترام و شفقت به کودک در ایران ساسانی دیده می‌شود. پسری که از نکاح خودسره زن حاصل می‌آید نه تنها نامشروع و کم‌حق‌تر از دیگران نیست بلکه می‌تواند پس از بلوغ، نکاح قبلی مادر خویش را اجازه دهد. همچنین در وندیداد آمده اگر در نتیجه زنا، دختری حامله شود، مرد باید او را تا زمان وضع حمل نگاه دارد و اگر چنین نکند و صدمه‌ای به بچه وارد آید، مرد به کیفر *Baodhō-Varshtha* خواهد رسید. آن دختر حق سقط جنین ندارد و الا او و مرد فاسقش و همدستانشان به کیفر فوق، مجازات خواهند شد. (۲) همچنین، یکی از خویشان دختر می‌تواند برای حفظ حیثیت دختر اقرار کند که فرزند متعلق به اوست به این شرط که خانواده خویش، آن را تصدیق کنند. در دین‌کرد آمده برای حفظ شرافت دختری که مورد تجاوز به عنف قرار گرفته، فرزندش به عنوان فرزند حاصل از *Khatuk das* محسوب خواهد شد. نیز اگر مردی با زنی مجامعت کند که آبستن کودکی چهار ماه و ده روزه باشد و کودک بمیرد آن مرد، مرگ ارزان (= لایق مرگ) است. (۳)

در مورد سنّ بلوغ، اختلاف‌هایی در منابع مزدیسنی وجود دارد. برخی متون زرتشتی سن بلوغ را برای زن و مرد ۱۵ سال معین کرده‌اند. (۴) البته از آنجا که زرتشتیان سن خود را از زمان انعقاد نطفه احتساب می‌کردند نه از زمان ولادت، عدد دقیق، به واقع، ۱۴ سال و سه ماه از تاریخ

1. See Jivanji Jamshedji Modi: The religious Ceremonies and Customs of the Parsees at [Http://www.avesta.org](http://www.avesta.org) and Nasr: op.cit, P.295-298, and Rivayat, n. 29.

2. See Datestan-e Denik, chapter 78.

به پدر و مادر فرزند نامشروع در یوک گفته می‌شود. رک. وندیداد ۹/۱۵ و نیز رک جلیل دوستخواه: اوستا، ج ۲، ص ۸۲۷ و ۹۸۴ و نصر: همان، ص ۳۰۰.

۳. وندیداد، فرگرد ۱۵، عبارت ۸، نیز جلیل دوستخواه، اوستا، ج ۲، ص ۸۲۶.

۴. *إرذت فذری* نام مادر سومین و آخرین موعود زرتشتی یعنی سوشیانت است و سومین دوشیزه پانزده ساله‌ای است که هنگام تن شوئی در دریاچه هامون از تخمه زرتشت بارور خواهد شد و سوشیانت را خواهد زائید (رک. جلیل دوستخواه: اوستا، ج ۲، ص ۹۰۶). همچنین در ادبیات زرتشتی کتابی با عنوان مانیکان بوشت فریان وجود دارد که درباره احوال یک پاکدین پانزده ساله است. در کتاب سددر (باب ۲۶) هم از این مطلب سخن رفته است که هر مرد ۱۵ ساله باید یک روحانی را برای اطاعت و تقلید انتخاب کند.

ولادت است. وندیداد از مجرمی سخن می‌گوید که برای رهایی روح خود باید دختر جوان پانزده ساله‌ای را جهیز و شوهر دهد.^(۱) در یکی از روایات کتاب روایات، دختران در ۹ سالگی نامزد می‌شوند^(۲) و در سیزده سالگی شوهر داده می‌شوند؛ به عبارت دیگر دیرتر از این ممکن است نکاح واقع شود اما زودتر از آن ممکن نیست. در روایتی دیگر دختر در ۹ سالگی و پسر در چهارده سالگی ازدواج می‌کنند. در منبعی دیگر دختر در ۱۳ سالگی تزویج می‌شود و پسر در چهارده سالگی. سددر منشور نوشته است که شخصی که به چهارده سال و سه ماهگی برسد کبیر محسوب می‌شود و در سددر بندهشن هنگامی که فرزند به پانزده سالگی می‌رسد تمام گناهانش نوشته می‌شود یعنی مانند سایر مردان، مسئول است. شاید اکنون نسبت به علاقه فقیهان ایرانی برای انتخاب سن ۱۵ سالگی و ۹ سالگی برای بلوغ پسر و دختر بتوان نگاهی تاریخی و اجتماعی داشت.

حقوق زرتشتی ابتکارهایی استعاری درباره حقوق کودکان دارد: کلیه فرزندان پادشاه زن به شوهر منسوب اند و یکی از فرزندان چاکر زن و سترزن و نخستین فرزند ایوک زن با فرض قانونی متعلق به پدر مادرشان هستند. فرزندان پادشاه زن حق دارند از پدر خود ارث ببرند اما فرزندان چاکر زن و ستر زن و ایوک زن از پدر مادر ارث می‌برند نه از پدر خود.

۸. فرزند خواندگی

فرزند خواندگی (Satorih) از دشوارترین مسائل حقوقی ساسانیان است.^(۳) محمدتقی نصر معتقد است متونی که از ازدواج از راه قائم مقامی سخن می‌گویند یک هدف مشترک داشته‌اند و آن ایجاد یک خلف فرضی برای کسی است که بدون فرزند مُرده است. کار فرزند خوانده اداره

۱. وندیداد ۱۵/۱۴ و نیز ۵۴/۱۸؛ چهارمین نرینه من کسی است - خواه مرد خواه زن - که پس از پانزده سالگی گشتی (= کمربند مخصوص) بر تن ببندد و سُدره (= پیراهن مخصوص) بپوشد.

۲. در روایات پهلوی آذر فرنیغ آمده است: آیا دختری که در ۹ سالگی نامزد شده می‌تواند در سن پانزده سالگی از آن انصراف دهد و به ازدواج دیگری درآید؟ رک. Rivayat of Adur- Farnbag, n.14

3. Datestan-e Denik, chapter 54-61.

و نیز رک. آرتور کریستین سن: وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان، ترجمه مجتبی مینوی، ص ۷۶، ش ۱۱۶ (درباره تبئی)، مطبعه مجلس، ۱۳۱۴.

دارائی خانوادگی کسی بوده است که فرزند نداشته. اگر متوفی پسر نداشت، دختر او را به عنوان ایوک زن تزویج می‌کردند. اگر متوفی بیوه‌ای از خود به یادگار می‌گذاشت او را به عنوان چاکر زن تزویج می‌کردند و اگر هیچ یک از این دو را نداشت با انتخاب زنی بیگانه و تأمین جهیز او، وی را به عنوان ستر زن به مردی تزویج می‌کردند. پسر بزرگتر که از این سه گونه ازدواج متولد می‌شد وارث مستقیم متوفی بود و جای متوفی را می‌گرفت و نسب او را ادامه می‌داد. بدینسان، هر دو سازمان فرزند خواندگی و ازدواج از روی قائم مقامی، یک هدف و کارکرد مشترک داشته‌اند.

این چنین است که نصر این دو نهاد را متمم یکدیگر می‌داند. اگر متوفی دارای فرزند پسر نبود یک فرزندخوانده را به جای او می‌گذاشتند و او را با نکاح قائم مقامی تزویج می‌کردند تا فرزندان حاصل از این ازدواج به متوفی منسوب شوند. دختر منحصر به فرد نیز فرزندخوانده پدر تلقی می‌شد و با نام ایوک زن تزویج می‌شد و اولین پسر او، وارث پدر مادر محسوب می‌گشت نه جانشین شوهر مادرش. به همین ترتیب، بیوه ممتازة متوفی به عنوان فرزندخوانده او محسوب می‌شد و دوباره به عنوان چاکر زن تزویج می‌شد و نیمی از فرزندان او به شوهر سابقش متعلق می‌شدند. در صورتی که نه دختری وجود داشت و نه بیوه‌ای، زنی بیگانه را به عنوان فرزندخوانده و ستر زن با دادن جهیز و مخارج تزویج می‌کردند. نصر وجود دسته‌ای از زنان شوهردار با عنوان ستر زن و ارتباط این واژه با Satorih دلیلی دیگر بر این عقیده می‌داند.^(۱)

فرزندخواندگان به سه دسته تقسیم می‌شدند:

۱. فرزندخوانده موجود که به خودی خود فرزندخوانده محسوب می‌شود همچون زن ممتازة و دختر منحصر به فرد. همچنین اگر متوفی، پسر بالغ یا برادری نداشته باشد، دختر یا زن ممتازة‌اش خود بخود فرزندخوانده محسوب خواهند شد.
۲. فرزندخوانده‌ای که پدر در زمان حیات خود تعیین کرده تا پس از مرگش وظایف فرزندخوانده را انجام دهد.
۳. فرزندخواندگانی که پس از مرگ، از میان اقوام نزدیک تعیین شده‌اند که به ترتیب اولویت

عبارتند از:

1. See Nasr: op.cit, P.303-309, and Matikan-e hazar Datastan, Chapter 23, and Rivayat n. 18, 21-28, 71,75 and 142.

الف. خواهر بالغ متوفی به شرطی که فرزندخوانده خانواده‌ای دیگر نشده باشد.

ب. دختر برادر متوفی .

ج. پسر برادر متوفی

فرزندخوانده پسر باید دارای شرایط زیر باشد: بالغ و عاقل و مزدیسنی. او نباید مرتکب گناهی شده باشد که کیفرش مرگ است. همچنین این مرد باید دارای خانواده و فرزندان متعدد باشد. پسر خوانده می‌تواند در آن واحد، پسرخوانده چند خانواده شود اما دخترخوانده باید فقط برای یک خانواده به عنوان فرزندخوانده پذیرفته شده باشد. همچنین، عقیف بودن و زرتشتی بودن از شرایط لازم برای دخترخواندگی است. اگر ترکه رئیس خانه دست کم شصت ستیر^(۱) باشد، قبول فرزند خواندگی اجباری است و الا اختیاری خواهد بود. فرزندخواندگی در صورتی دوست است که متوفی پسر یا برادری از خود به یادگار نگذاشته باشد. البته داشتن دختر یا زن ممتاز، مانع فرزندخواندگی نیست اگر چه از دیدگاه محمد تقی نصر، این فرزندخوانده همان پادشاه زن یا دختر منفرد است.^(۲)

۹. حقوق قراردادهای

در مهر یشت از کتاب یشتهای اوستا آمده است: هر گز ای سپی تمه (=زرتشت) قرارداد را نقض نکن؛ نه قراردادی را که با انسانی بد بسته‌ای و نه قراردادی را که با انسانی عادل منعقد کرده‌ای^(۳). آن که نقض قرارداد می‌کند «مهر دروج» می‌شود و باید جریمه نقدی و شلاق را بپذیرد. دروج (= دروک) به معنی دروغ، نام دیو دروغ و نادرستی و پیمان شکنی است. میترا دروج (= مهر دروغ) به معنی دروغ‌گویی به مهر است (=پیمان شکنی)؛ چه مهر (=میترا= خورشید) در ادبیات اوستائی الهه قراردادهاست. مهر، نمودار روشنایی است و شاهد کارهای انسان و مطلع از اندیشه آنان. مهر، ناقضان عهد را مجازات می‌کند.

۱. ستیر (Stêr =) Setir از ریشه سناتر (Statêre) پهلوی به معنی سکه طلا (= دریک).

2. Nasr: op.cit, p. 308.

۳. رک. اوستا، مهریشت، شماره ۲ (ج/۱ص ۳۵۱): مبادا که پیمان بشکنی - نه آن پیمان که با یک دُرُوند (= دروغ پرست) بسته‌ای و نه آن پیمان که با یک اشون (= درستکار) بسته‌ای؛ چه پیمان با هر دوان درست است، خواه با دروند، خواه با اشون. نیز رک. Saddar, chapter 25.

اهورامزدا شمار پیمان‌های درست را شش در اوستا دانسته است: نخست، گفتار پیمان (= قرارداد شفاهی)؛ کسی که این پیمان را نقض کند نزدیکترین خویشاوندانش را بدهکار تاوانی سیصد برابر بهای آن می‌کند. دوم، دست پیمان و آن قراردادی است که با دست دادن منعقد می‌شود (= صفقه). سوم، گوسفند پیمان و آن قراردادی است به ارزش یک گوسفند. چهارم، گاو پیمان یعنی قراردادی به قیمت یک گاو. پنجم، مردم پیمان و آن، قراردادی است به قیمت یک انسان. ششم، کشتزار پیمان که پیمانی است به ارزش یک کشتزار.^(۱)

احترام به پیمان در هر دو فقه زرتشتی و اسلامی توصیه شده است. پادشاهان ایران باستان، به ورقه‌هایی که در بردارنده معاهده آنان با دولت‌های خارجی بود، بسته کوچکی از نمک متصل می‌کردند تا نشان دهند که این وعده همچون نمک، فاسد ناشدنی است.^(۲)

۱۰. حقوق کیفری

در نامه تن سر، اصلاحی فراگیر در نظام جزائی، به اردشیر بابکان نسبت داده شده. بر طبق این نامه در زمان اردشیر سه گونه تقصیر، سزاوار کیفر دانسته شده:

۱. تقصیر مخلوق نسبت به خالق، آنگاه که مخلوق مرتد شود یا بدعتی گذارد.
۲. تقصیر رعیت در برابر پادشاه به واسطه عصیان و نافرمانی.
۳. تقصیر یک شخص در برابر شخص دیگر.

نامه تن سر اشاره می‌کند که شاه قواعدی بهتر از قواعد پیشینیان وضع کرده است. در زمان گذشته، مرتدان بلافاصله کشته می‌شدند اما شاه فرمان داد تا مقصر به مدت یک سال در زندان بماند و تعالیم مذهبی ببیند تا شک از او زائل شود. در صورتی که این مبتدع، توبه کند آزاد می‌شود و الاً به مجازات مرگ محکوم می‌گردد. در مورد دوم (=تقصیر رعایا در برابر پادشاهان) هیچ بخششی وجود نداشت اما امروزه گروهی بخشیده می‌شوند و فقط گروهی از آنان برای عبرت دیگران کشته می‌شوند. در مورد سوم (=جرایم اشخاص علیه یکدیگر) فقط قصاص وجود داشت اما اردشیر فرمان داد تا جریمه‌ای نقدی نیز وضع شود تا مجنی علیه به سود مادی

۱. رک. وندیداد، فرگرد ۴، قطعه ۱ و ۵.

2. Nasr: op.cit, p. 151.

نیز برسد.^(۱) شباهت خسارتهای نوع سوم با دیه در فقه اسلامی تأمل کردنی است.

در دین‌کرد بین جرائم انسان کبیر و کودک کمتر از هفت و هشت سال و صغاری که بین ۸ تا ۱۶ سال سن دارند تفکیک گذاشته شده. یکی از عناوین نیکادوم نسک، درباره قتل ارتکابی از سوی کودکان هفت تا هشت ساله‌ای است که درست تربیت نشده‌اند و جنایت نیز در حضور اقوامی انجام شده که قادر به منع کودک بوده‌اند. گرچه صغار تا سن هفت و هشت سالگی تعقیب کیفری نمی‌شدند لیکن تا سن ۱۶ سالگی برخی کیفرها را تحمل می‌کردند. خویشان و قیم کودک نیز باید یا از عهده خسارت بر می‌آمدند و یا مجازات را تحمل می‌کردند.

در دین‌کرد زنان همچون کودکان از مسؤولیت جزائی مبرا هستند. حیوانات اما همچون انسان مسؤولیت کیفری دارند: هر مز، دم و یال اسب پسر خود را که داخل مزرعه‌ای شده بود برید و خسارت مالک را پرداخت کرد. مورچه و لاک‌پشت و مار، کارگزاران اهریمنند و باید کشته شوند. اعتقاد زرتشتیان بر آن بود که سگ خدمتی بزرگ به انسان می‌کند؛ صاحب شعور است و گاه دارای ویژگی‌های خدایی است و به همین دلیل این حیوان باید مسؤول اعمال خود باشد.

۱. ترجمه فارسی بهاء‌الدین محمد بن حسین بن اسفندیار در سال ۶۱۳ هـ از نامه تن سر به گشنسپ که از حیث فلسفه مسؤولیت مدنی ارزشمند است، نقل می‌شود. این ترجمه را مجتبی مینوی تصحیح کرده و انتشارات دانشگاه تهران در سال ۱۳۵۴ چاپ کرده است:

... بدانند که عقوبات بر سه گناه است: یکی میان بنده و خدای عزّ اسمه که از دین برگردد و بدعتی احداث کند در شریعت، و یکی میان رعیت و پادشاه که عصیان کند یا خیانت و غش. یکی میان برادران دنیا که یکی بر دیگری ظلم کنند. در این هر سه، شهنشاه سنتی پدید فرمود به بسیار بهتر از آن پیشینگان؛ چه در روزگار پیشین هر که از دین برگشتی حالا عاجلا قتل و سیاست فرمودندی، شهنشاه فرمود که چنین کس را به حبس بازدارند و علماء مدت یک سال به هر وقت او را خوانند و نصیحت کنند و ادله برو عرض دارند و شُبّه را زائل گردانند. اگر به توبه و انابت و استغفار باز آید خلاص می‌دهند و اگر اصرار و استکبار، او را بر استبدار (=بدبختی) دارد بعد از آن قتل فرمایند. دوم آن که هر که در ملوک عصیان کردی یا از زحف بگریختی (=یعنی از شراکت در لشکرکشی به سمت دشمن سرباز می‌زد) هیچ را امان به جان نبودی. شهنشاه سنت پدید کرد که از آن طایفه بعضی را برای رهبت (= ترس) بکشند تا دیگران عبرت گیرند و بعضی را زنده گذارند تا امیدوار باشند به عفو، میان خوف و رجاء قرار گیرند؛ و این رای شامل تر است صلاح جهانداری را. سوم آن که به روزگار سالف سنت آن بود که زنده را باز زنند و خسته کننده را خسته کنند و غاصب و سارق را مثله کنند و زانی را همچنین. سنت فرمود نهادن جراحات را غرامت معلومه بمثله (مثله) چنان که ظالم از آن به رنج آید و مظلوم را منفعت و آسایش رسد، نه چنانکه دزد را چون دست ببرند هیچ کس را منفعت نباشد و نقصانی فاحش در میان خلق ظاهر آید... و این احکام در کتاب سنن بفرمود نبشت (ص ۶۳) نیز:

Denkard, Book 3, n. 326.

بدینسان سگی که گوسفند یا انسانی را گاز بگیرد به مجازات قتل عمد خواهد رسید.^(۱) گناه انسان علیه آب و آتش و اشیاء مقدس نیز مجازاتی شدید داشت.

مجازات‌هایی بس خشن در وندیداد ذکر شده و دارمستتر معتقد است تمام آنها را قاضیان اعمال نمی‌کردند زیرا عملی شدن آنها امکان نداشته است. اما در تاریخ نقل شده است که Séosès، وزیری که بر خلاف قواعد مذهب زرتشت، همسر خویش را به خاک سپرده بود به مرگ محکوم شد. در نامه تن‌سر آمده است که اردشیر بابکان گاه برای خطائی که شایسته عفو است خطاکار را می‌کشت و گاه برای خطائی که در خور مرگ است، مجرم را عفو می‌کرد.^(۲)

کیفر ممکن است اخلاقی و آسمانی باشد یا بدنی و پولی. مجازات بدنی، مجرم را از مجازات آسمانی معاف نمی‌کند مگر آن که توبه کند، لیکن برای برخی جرائم، مجازات آسمانی کافی است. پشوتنو از کیفرهای مهم زرتشتی است که مانع عبور از پل چینوات می‌شود و کفاره آن سیصد سکه چهار درهمی یا دویست تازیانه است. به طور مثال، مردی که یک زرتشتی را به دین دیگر درآورد و کسی که به سگ غذای بد بدهد یا آن را بزند^(۳) و کسی که با زن حامله یا حائض رابطه برقرار کند مستحق پشوتنو است.^(۴)

در مواردی نیز مجرم، مرگ ارزان بود (= لایق مرگ) از جمله: کسی که به تنهایی جسدی را حمل کند، غسل دهندگان دروغین، کسی که جنازه‌ای را می‌سوزاند یا در آب می‌اندازد، کسی که مرده می‌خورد، باغی و کسی که از دین به دینی دیگر درآید،^(۵) لواط کار و شریک او، و زنی که در شرایطی ناشایست زندگی می‌کند (= جهی = زن بدکار)^(۶) که کشتن او بدون داوری نیز مجاز بوده است.^(۷)

۱. رک. وندیداد، فرگرد ۱۳، قطعه ۳۱.

2. Nasr: op.cit p. 242.

۳. رک. وندیداد ۲۴/۱۳: حقوق حیوانات از نکات جالب و مطالعه کردنی در فرگرد سیزدهم و چهاردهم وندیداد است. در قطعه ۵۴ و ۵۵ از این فرگرد گفته شده که کُشنده سگ آبی باید کشته شود والا خشک سالی ناشی از مرگ سگ آبی از بین نخواهد رفت.

۴. رک. وندیداد، فرگرد ۱۵، قطعه ۲ و فرگرد ۱۸، قطعه ۹.

5. Datastan - e Denik: chapter. 41.

۶. جهی در برابر نابری است (نابری: زن نیک‌شوهر و برگزیده)

7. Denkard, Book 3, n. 388. and Nasr: op.cit. p. 256-260.

ضربات سر و شوچرن (= چوبدستی‌ای که پیشوایان دین برای تنبیه گناهکاران به دست می‌گرفته‌اند) و قطع دست از مجازاتهای دیگر زردشتی است. عبارت *Boadhō-varshtha* که در وندیداد آمده علی‌الظاهر به معنی قطع انگشتان است و مجازاتی است برای زناکاری که فرزند طبیعی خود را سقط می‌کند یا کسی که سگ گله و سگ چوپان را زخمی می‌کند، یا سگی که گوسفند را می‌کشد یا مردی را مجروح می‌کند. پزشکی نیز که ناشی است و در یک عمل جراحی، بیمار را زخمی می‌سازد به این مجازات نائل می‌شود.^(۱)

گاه مجازاتهایی بسیار خشونت بار برای اعمالی نه چندان مهم در وندیداد ذکر شده. به طور مثال در فرگرد نهم، قطعه ۴۹، درباره مجازات کسی که شیوه پاک کردن آلودگان را نمی‌داند اما بخواهد این کار را بکند آمده است که مزدا پرستان باید او را به بند در کشند. نخست دستهایش را ببندند. آنگاه جامه‌هایش را از تن برگیرند. پس آنگاه پوستش را از تن برکشند و سرش را از تن ببرند و مردارش را نزد آزمندترین پرندگان آفریده سپندمینو (= اهورامزدا) نزد پرندگان مردار خور، نزد غرابان بیندازند و...

زندان نیز از مجازات‌های ایران ساسانی است. نویسندگان قدیم معتقدند که در ایران، زندانی به نام انوش برد *Anusberd* (= زندان فراموشی) وجود داشته که زندانیان در آن تا پایان عمر خویش اسیر بودند و هر که نامشان را می‌برد اعدام می‌شد. همچنین از زندانی به نام *Agabana* نام برده شده که گویی در استان شوش بوده. زندانی نیز با نام *Gravandakan* (= گروندگان) در نزدیکی بیستون برای مجرمین سیاسی وجود داشته است.^(۲)

خیانت در امانت همچون دزدی است و امینی که در امانت، خیانت ورزیده هر بار که به آن دست زند، یک بار آن را دزدیده است.^(۳) شروع به جرم نیز در ایران باستان قابل مجازات بوده است؛ آردوش یا آگریپت نام جرمی است که در آن کسی رزم‌افزار به دست می‌گیرد و قصد زدن دیگری را بکند یا آغاز به زدن بکند به گونه‌ای که زخمی نشود، یا زخمی که وارد می‌آورد در

1. Denkard, Book 3, n. 388. and Nasr: op.cit. p. 256-260.

2. Nasr: op.cit, p. 261.

و نیز کریستین سن، همان، شماره ۱۶۵

۳. وندیداد، فرگرد چهارم، ش ۱ و ۴۶.

مدت سه روز درمان پذیرد.^(۱)

از ویژگی‌های حقوق قدیم مسؤولیت اشخاص در قبال افعال دیگران است. در وندیداد، گناه کسی که پیمان شکنی کرده بر عهده کودکی است که بعد از آن به دنیا می‌آید و پدر و اقوام و قیم صغار در برابر جرائم کودکان مسؤولند. تقصیر کسی که در حال مستی مرتکب گناه می‌شود با کسی است که به او شراب داده و کسی که شمشیرش را به دیگری داده، مسؤول جراحت کسی است که با آن شمشیر مجروح شده. گناه کسی که گفتار پیمان^(۲) را نقض کند نزدیکترین خویشاوندانش را بدهکار تاوانی سیصد برابر بهای آن پیمان می‌کند. نصر معتقد است که این رسم که تمام خانواده برای عمل یکی از اعضای آن مسؤول شمرده شوند شاید در میان پارتها و در رژیم بدوی خانوادگی مرسوم بوده. این قبیل مسؤولیت‌ها را می‌توان در عهد عتیق و در مقررات نواحی اسکاندیناوی و ژرمن‌ها هم سراغ گرفت.^(۳)

در فرگرد چهارم از وندیداد، از ضرب‌های مختلفی نام برده شده که منجر به آسیب سخت، ریختن خون، روان شدن خون، شکستن استخوان و بیهوش شدن می‌شود. مجازات این جرائم، شلاق (= اسپهه/اشترا و سَروشوچَرَن) است و با باب دیات فقه در قسمت دیه‌های زخمهای مختلف نزدیک است. همچنین چهار شخص در کیش مزد پرستی مهدورالدم‌اند و مزدپرستان می‌توانند بی آن که دستور (= قاضی)^(۴) درباره آنان داوری کرده باشد آنان را بکشند: لواط کار (وندیداد ۳۲/۸) مُردارسوز (وندیداد ۷۴/۸)، راهزن و تبهکار.^(۵) از این حیث نیز قرابتی میان حقوق ایران قبل از اسلام با حقوق همین کشور پس از اسلام وجود دارد چنان که در فقه نیز

۱. در مورد زنا و سرقت رک. صدر، باب ۶۳ و ۶۴ و نیز رک. نصر، همان ۲۴۹، و جلیل دوستخواه: اوستا، ج ۲، ص ۹۰۲ و ۹۰۶. در ترجمه نامه تن سر آمده است که به فرمان دین، پادشاه ایرانی مبتدعان و جادوان را با بیل و گاو و درازگوش و درخت کیفر می‌دادند. بیل آن است که راهزن و مبتدع را در پای بیل می‌فرمود انداخت. و گاو، دیگی بود بر صورت گاو ساخته و از زیر درو می‌گذاختند، آدمی درو می‌افکندند. و درازگوشی بود از آهن به سه پایه، بعضی را از پا بیاویخته آنجا می‌داشتند تا هلاک شود. و درخت، چهار میخ را بر راست کرده بودند و این عقوبات جز جادو و راهزن را نکردندی. رک بهاءالدین محمد بن حسن بن اسفندیار، نامه تن سر، ص ۶۸ و ۶۹.
۲. یکی از اقسام شش گانه پیمان. در گفتار پیمان، دو طرف بطور شفاهی با یکدیگر پیمان می‌بندند.
۳. رک. نصر، ص ۲۵۳-۲۵۱.
۴. در این باره که دستور به معنی قاضی است (دستور همداد) رک. کریستین سن، همان، ش ۱۶۱.
۵. رک. جلیل دوستخواه: اوستا، ج ۲، ص ۷۶۲.

اشخاصی به منزله مهدورالدم‌اند و قاتل برای کشتن آنها نیازی به حکم قاضی ندارد.

۱۱. توزیع ثروت

پادشاهان نخستین ساسانی، نظامی منسجم برای اخذ مالیات نداشتند و گاه سهمی از محصولات کشاورزی را به عنوان خراج می‌گرفتند. قباد و سپس خسرو اول اصلاحاتی را در سیستم مالیاتی ایجاد کردند. در زمان خسرو اول، دو نوع مالیات مستقیم وجود داشت: خراج و گزیت؛ خراج به زمین تعلق می‌گرفت^(۱) و با تعیین مقدار زمین کشاورزی برای کشت گندم و میوه و تعداد درختان و گاوآهن‌ها، میزان مالیات مشخص می‌گردید. این خود اصلاحی بر سنت سلاطین پیشین بود که مقداری مشخص از محصول را (به طور مثال عُشر آن) به عنوان مالیات می‌گرفتند بدون در نظر گرفتن مقدار کشت و وسائل کشاورزی. همچنین به نظر می‌رسد در این دوره، پرداخت مالیات علاوه بر جنس، با پول هم ممکن بوده است.

گزیت (= جزیه) مالیاتی بود که بر خود شهروندان تحمیل می‌شد؛ شهروندانی که به دینی غیر از زرتشتی متدین بودند بجز کودکان و زنان و پیران. نوعی دیگر از جزیه نیز گزارش شده است که از خود زرتشتیان اخذ می‌گردیده؛ مالیاتی که با اموال غیر منقول غیر زراعتی و سایر ثروتهای موبدی مالیات هماهنگ است.^(۲)

۱۲. وصیت و ارث

پیش از تقسیم اموال متوفی از راه قواعد ارث باید در آغاز، دیون و جهیز همسرش ادا شود و سپس آنچه او وصیت (= اندرز) کرده اجرا گردد. زن می‌تواند اموالی را که از خانه پدری به خانه آورده تصرف کند. در دین‌کرد آمده که پدر می‌تواند فرزند نافرمان خود را از ارث محروم کند. هبه‌ای نیز که متوفی در زمان بیماری منجر به فوت خود انجام داده باطل محسوب می‌شده است.

۱. سعدی در گلستان می‌گوید:

که خراج زمین و باغ بده

کس نیاید به خانه درویش

نیز رک. کریستین سن: شاهنشاهی ساسانیان، ص ۸۲

2. Nasr: op.cit. p.208

آنچه در اسناد تاریخی درباره تقسیم ارث آمده، ارث مردی است که فوت کرده است؛ اگر پدر خانواده فوت کند، طبقات وارثان چهارگروه است:

۱. **فرزندان:** فرزندان در صورت فقدان زن ممتازه، مالک تمام ارث می‌شدند اما دختران، همچون حقوق اسلامی، سهمی برابر نصف سهم پسران دارند. همچنین فرزندان زن ممتازه دو برابر سهم فرزندان چاکر زن بود. وضع جسمانی وارثان نیز در میزان ارث مؤثر بود و سهم الارث فرزند نابینا یا فلج دو برابر سهم الارث وارثان دیگر احتساب می‌شد. اگر متوفی تنها یک دختر داشت، به عنوان ایوک‌زن تزویج می‌شد و به همراه شوهر، تمام دارائی پدر خود را تملک می‌کرد. آنان موظف بودند تمام دارائی ارثیه را به نخستین پسر خود پس از رسیدن به سن بلوغ بدهند.

۲. **همسران:** سهم الارث پادشاه زن برابر با سهم الارث یک پسر، و دو برابر سهم الارث دختر است. اگر متوفی فرزندی نداشت، زن ممتازه مالک تمام ماترک می‌شد و برادران و خواهران و خویشان متوفی سهمی نمی‌بردند. همسران دیگر متوفی حقی از ارث ندارند مگر نسبت به مالی که شوهر به آنان وعده داده بوده است.

۳. **برادران و خواهران متوفی:** به نظر محمد تقی نصر، در صورت فقدان فرزندان و زنان ممتازه، ارث به برادران تعلق می‌گرفته و یکی از آنان، رئیس خانه می‌شده است.

۴. **روحانیان و آتشکده:** اگر متوفی دو دختر بر جای می‌گذاشت باید پسر خوانده‌ای برای او برگزیده می‌شد و آنگاه یک سوم از اموال به آتشکده تقدیم می‌شد و آنچه باقی می‌ماند به طور مساوی میان دو دختر تقسیم می‌گشت.

درباره تقسیم اموال زن یا کودکی که فوت می‌کنند اشاره‌ای صریح در اسناد تاریخی موجود نیست اما محمدتقی نصر از روی قرائن حدس‌هایی راجع به آن زده است. به طور مثال اگر متوفی زنی شوهردار یا زنی بیوه باشد، خویشان وی از ارث محروم می‌شدند؛ زیرا با ازدواج دختر، مرکزیت خانوادگی تغییر می‌یافت و رابطه‌ای میان دختر و خویشانش باقی نمی‌ماند. با فوت شوهر نیز پادشاه زن به خانه پدری باز نمی‌گشت و رئیس خانه خود باقی می‌ماند، در صورتی که زن بیوه، پادشاه زن نبود و تحت قیمومت قرار می‌گرفت. پس از مرگ، دارایی او با دارایی شوهر می‌آمیخت و در اختیار شوهر واقع می‌شد. بدین‌سان، وارثان زن، شوهر و فرزندان او بودند و

سهم شوهر دو برابر سهم پسران خود بود. اگر شوهر، پیش از این فوت کرده بود، پسر و دختر سهم مساوی می‌بردند.

محمد تقی نصر درباره تقسیم دارایی کودکی که فوت کرده است می‌گوید: بر طبق یک نظر درباره صلاحیت کودکان برای داشتن اموال، حتی فرزندان بالغ مادام که در حمایت پدر زندگی می‌کردند فاقد اهلیت تمتع بودند. در اینجا چون مالی در تملک کودک نیست، اثری نیز وجود ندارد. اما بر طبق نظری دیگر، کودکان می‌توانستند پس از سن بلوغ دارای اموال شوند لیکن از نحوه تقسیم مال، مستندی در دست نیست. شاید با فرض حقوقی برای پسرانی که پیش از ازدواج فوت کرده بودند فرزند مجازی ایجاد می‌شده است.^(۱)

۱۳. مرحله اثبات حق

عالی‌ترین مقام قضایی در زمان ساسانیان، شخص شاه بود که هر سال دو بار در اعیاد نوروز و مهرگان برای دادخواهی عمومی بار عام می‌داد. پادشاهان - به قول نامه تن سر - در حکم «قاعده» بودند و صاحب تن و روان و ثروت رعایای خود، و بنابراین می‌توانستند در تمام مراحل قضاوت در دادرسی مداخله کنند و شهروندان نیز می‌توانستند شکایت خود را از دادرسان به شاه تسلیم کنند.

به نظر می‌رسد دستگاه قضایی مستحکمی در زمان ساسانیان به دعای شهروندان رسیدگی می‌کرد و حتی مسیحیان ایرانی می‌توانستند دعای خود را به دادگاه‌هایی ارجاع دهند که قاضیان آن از روحانیان مسیحی بودند. در نامه تن سر از حقوق ثابت قاضیان سخن رفته است. رأی دادگاه^(۲) با امضای دو قاضی تنفیذ می‌یافت و در فرگرد پنجم (قطعه ۲۵ و ۲۶) از کتاب وندیداد اوستا تلویحاً به وجود دو قاضی اشاره شده است؛ هنگامی که از رد (= مؤبدان موبد) یا سزو شاورز (= هشتمین تن از پیشوایان روحانی) خواستار برگزاری آئین قضاوت شوند. سعدی در بوستان، پادشاهان را سفارش می‌کند که دو نفر را که امضایشان لازم و ملزوم یکدیگر است به

1. Nasr: op.cit. P. 347-349.

۲. دادگاه در اصل لغت به معنی آتشگاه است (وندیداد ۸۱/۸). دابتیوگانو = دانگاس = دادگاه یکی از سه آتش بزرگ زرتشتیان است در کنار آتش بهرام و آتش آذران (جلیل دوستخواه ۸۹۵/۲).

یکجا نفرستند تا گناهان یکدیگر را مخفی نکنند؛ شاید این توصیه سعدی در همان سنت ساسانی ریشه داشته باشد:

دو هم جنس دیرینه را هم قلم	نباید فرستاد یکجا به هم
چه دانی که همدست گردند و یار	یکی دزد باشد، یکی پرده دار
چو دزدان زهم باک دارند و بیم	رود در میان کاروانی سلیم ^(۱)

دین کرد از دو نوع قاضی نام می‌برد: پتکارزد و آداتکار رد.^(۲) گاه در ادبیات زرتشتی از اصطلاحاتی دیگر استفاده شده همچون شهداور (= قاضی شهر) و رد ایران (= قاضی ایران) و سپاه داور (= قاضی نظامیان). روحانیان زرتشتی به دو گروه موبدان و هیربدان تقسیم می‌شدند. موبدان به مناسک مذهبی و نگهداری آتش مشغول بودند و هیربدان به قضاوت و آموزگاری. دادهرمز و ماهان داد نام دو قاضی مشهور ساسانی است که از آنها در ماتیکان هزار داتستان یاد شده و علاوه بر این دو، نام بیش از پنجاه قاضی دیگر در این مجموعه گران سنگ موجود است. در فرگرد چهارم (قطعه ۷۱) از نندیداد آمده است که از موبدان موبد یا سروشاورز دادخواهی کنید تا درباره پادافره گناهتان داوری کند.

اگر خوانده (Passin mal) در دادگاه حاضر نشود، خواهان (Pishinmal)^(۳) تا نماز عصر و صبر می‌کند بلکه تا سه روز نزد قاضی می‌ماند. اگر خوانده در مدت سه روز جواب ندهد هر روز غیبت به منزله یک گواه برای خواهان محسوب می‌شود. قاضیان اگر می‌خواستند کسی را به مرگ محکوم کنند، می‌توانستند از آغاز، رسیدگی به دعوا را رد کنند و از استماع آن بپرهیزند.^(۴) در دین کرد آمده است که قاضیان در آن دنیا همه چیز را می‌دانند اما در این دنیا باید پس از استماع شهادت، به محکوم کردن یا تبرئه کسی بپردازند؛ چه قاضی هر چیز را نمی‌بیند.^(۵) ادله دادگاه‌های ساسانی به دو دسته شفاهی (Gūbishnig) و نمایشی (Nimāyishnig) که علی‌الظاهر به معنی کتبی است، تقسیم می‌شده است. هم چنین زرتشتیان به دلیل اعتمادی که به

۱. بوستان سعدی، ابیات ۲۸۴ به بعد.

2. Denkard, Book 8, Nask 15, Section 1.

نیز رک. کریستین سن، شاهنشاهی ساسانیان، شماره ۱۶۰ به بعد.

۳. به مدعی و مدعی‌علیه، هم‌پتکاران گفته می‌شود.

4. Nasr. P. 231.

5. Denkard, Book 3, n. 302.

هم‌دینان خویش داشته‌اند به گفته‌های آنان احترام می‌گذاشتند و بدینسان برادر می‌توانست برای برادر خود و نیز زن برای شوهر خود گواهی دهد. در دعوی میان مالک و سارق اگر گواه به نفع مالک گواهی می‌داد و تأیید می‌کرد که آن را به سارق نفروخته، دادگاه به نفع مالک سابق حکم می‌داد.

درباره سوگند باید گفت که در آغاز، دو طرف از ادای سوگند بازداشته می‌شدند زیرا راهی استثنائی بود. اگر کسی بر سوگند اصرار می‌ورزید باید می‌گفت: من فلانی پسر فلانی سوگند می‌خورم در برابر اهورمزدا به حقیقت. سپس باید شریتی به نام سوکتنا می‌نوشتید. قاضی از خورنده سوگند تعهد می‌گرفت که اگر بعداً دروغ وی آشکار شود، چهار برابر قیمت موضوع دعوا را به طرف خود بپردازد. اوستا سوگند را همچون یک دلیل پذیرفته و سوگند دروغ را سزاوار مجازات می‌داند.^(۱) استفاده از آزمایش ایزدی (= ور = پساخت = اوردالی) نیز از شیوه‌های معمول برای اثبات ادعا بوده است.^(۲)

۱۴. حقوق اشتراکی مزدک

مزدک مردی است از نسا یا استخر فارس. دو قرن پیش از مزدک مردی به نام زرتشت بونده (= بوندس) از مردم فسا - که مانوی مذهب بود - آئینی به نام دریست دین (= دین حقیقی) پی افکند و مزدک آن را رواج داد. آئین بوندس و مزدک به منزله اصلاحی در دین مانی و زرتشتی بود که روحانیان و موبدان، آن را به انحاء ظلمهای اجتماعی آلوده بودند. شاید مزدک در تبیین آئین خود از حکیمان یونان و اسنیهای یهود (Esseniens) نیز متأثر بوده است.^(۳)

در سالی قحطی زده، مزدک با قباد (۴۸۸-۵۳۱ میلادی) آشنا می‌شود و شاه، کیش او را می‌پذیرد. تز اجتماعی و حقوقی مزدک آن بود که هر کس نان از مردم گرسنه باز دارد سزاوار مرگ است. مردم نیز به غارت انبارهای توانگران پرداختند و نوعی اشتراک اموال پدید آمد. تعالیم مزدک تحرکی در نحوه توزیع ثروت به وجود آورد و به وضع مالیاتهای گران بر توانگران منتهی

1. The Persian Rivayats of Hormazyar Framarz, n. 31 and Nasr: op.cit, p. 231-237.

۲. رک. حسن جعفری تبار: دم غماز سوگند، نشریه مطالعات حقوقی و سیاسی، شماره ۱، سال ۱۳۷۷.

۳. زرین کوب: تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۱۷۸.

شد. بر طبق آنچه مشهور شده، او معتقد بود که همه باید از حقی برابر نسبت به زن و ثروت برخوردار باشند.^(۱)

همی گشت درویش با او یکی اگر پسر بود و اگر کودکی

به عبارت دیگر، هر چیز که در قطعه ۴۷ از فرگرد چهارم وندیداد سبب برتری انسانی بر انسان دیگر دانسته شده، در نزد مزدک اشتراکی است. در وندیداد آمده: مردی که همسری دارد، برتر از کسی است که همسری ندارد و پسرانی پدید نمی‌آورد. کسی که خانه‌ای دارد برتر از کسی است که خانه‌ای ندارد. کسی که دارائی دارد بسی برتر از کسی است که هیچ ندارد.^(۲)

قباد در دوره نخست سلطنت خود (۴۸۸ تا ۴۹۸) طرفدار آئین مزدک شد ولی هنگامی که پس از مخالفت‌های روحانیون و فرار قباد و پادشاهی جاماسپ، دوباره به سلطنت رسید (۴۹۸ یا ۴۹۹ م) از در مخالفت با مزدک درآمد و با ترتیب مناظره‌ای، حکم قتل مزدکیان را صادر کرد (سال ۵۲۹ میلادی).^(۳)

۱. رک. خواجه نظام الملک: سیاست نامه، فصل چهل و پنجم،... و مالها در میان می‌کردند و مزدک گفت: مال بخشیده‌ای است میان مردمان که همه بندگان خدای تعالی‌اند و فرزندان آدمند و بچه حاجتمند گردند باید که مال یکدیگر خرج کنند تا هیچکس را بی برگی نباشد و درماندگی و متساوی‌الحال باشند. چون قباد بیشتر بر این راه بنهاد و به اباحت مال راضی شد آن‌گه گفت: زنان شما چون مال شماست باید که زنان را چون مال یکدیگر بشناسید تا هیچکس از لذات و شهوات دنیا بی‌نصیب نماند و در مراد بر همه خلق گشاده بود و پس مردمان از جهت اباحت مال و زن، به مذهب او بیشتر رغبت کردند. (سیاست نامه، به کوشش مرتضی مدرسی، سال ۱۳۵۷، ص ۲۱۴)

۲. رک. جلیل دوستخواه، اوستا ۶۹۹/۲.

۳. کریستین سن: سلطنت قباد و ظهور مزدک، ترجمه احمد بیرشک، کتابخانه طهوری، ۱۳۷۴. نیز رک. ابن اثیر، تاریخ الکامل، جلد اول، ص ۱۵۲ و نیز تاریخ حبیب السیر خواند میر، کتابخانه خیام، ۱۳۳۳، ص ۲۳۹.